کلام مرحوم خویی

❋ ۱. مرحوم خویی ابتدا می‌نویسد:

«إن الأصل عند دوران الأمر بین الحجیة التعیینیة و التخییریة یقتضی التخییر، فإن حاله حال دوران الأمر بینهما فی الأحکام فکما أن الأمر لو دار بین کون صلاة الجمعة مثلاً واجبة تعیینیة و بین أن تکون واجبة تخییریة بأن یکون المکلف مخیراً بین صلاتی الجمعة و الظهر، دفعنا احتمال التعین فی الجمعة بالبراءة إذ الإلزام بالجامع معلوم و الشک فی اعتبار الخصوصیة الزائدة علیه أعنی خصوصیة الجمعة و حیث إنه تقیید و کلفة زائدة فیدفع وجوبها بالبراءة، فکذلک الحال فی المقام فإن أصل الحجیة الجامعة بین التعیینیة و التخییریة معلوم و خصوصیة إحداهما مشکوک فیها و البراءة تقتضی عدمها. إذن النتیجة أن الحجیة تخییریة و للمکلف أن یرجع إلی فتوی الأعلم أو یرجع إلی فتوی غیر الأعلم.»[1]

توضیح:

۱. در دوران بین تعیین و تخییر، اصل آن است که قدر مشترک مسلم است و مازاد بر آن مشکوک است و لذا اصل برائت جاری می‌شود.

۲. در ما نحن فیه هم همین سخن جاری است.

❋ ۲. ایشان سپس می‌نویسد که قیاس ما نحن فیه با بحث تعیین و تخییر در احکام غلط است:

«و الصحیح أن الأصل عند دوران الأمر بین الحجیة التعیینیة و الحجیة التخییریة یقتضی الأخذ بما یحتمل تعینه، و لا وجه لقیاسه بما لو دار الأمر بین التعیین و التخییر فی الأحکام لأنه مع الفارق، و توضیح ذلک: أن الحجیة قد یراد بها تنجز الواقع فحسب کما إذا لم یکن الواقع منجّزاً علی المکلف لو لا الحجة الواصلة إلیه، فإن المورد لولا تلک الحجة مورد لأصالة الإباحة أو الطهارة أو غیرهما، و لم یتنجز الواقع علی المکلف إلّا بما قامت عنده من الحجة فلم یترتب علیها سوی تنجز الواقع فحسب. و قد یراد بها التعذیر فقط کما إذا کان الواقع منجّزاً علی المکلف مع قطع النظر عن قیام الحجة عنده، إما بالعلم الإجمالی الکبیر لأنه یعلم أن فی الشریعة المقدسة أحکاماً إلزامیة یجب الخروج عن عهدتها، و إما بالعلم الإجمالی الصغیر المتحقق فی بعض الموارد کالعلم الإجمالی بوجوب صلاة الجمعة أو الظهر یوم الجمعة، فإن الواقع منجّز علیه قبل الحجة الواصلة إلیه، فلا یراد منها إلّا التعذیر علی تقدیر الخلاف. »[2]

---

[1]. التنقیح، ج۱، ص۱۱۹

[2]. همان، ص۱۲۰

توضیح:

۱. گاهی مراد از حجیت، فقط تنجز است. یعنی یک دلیل (حجت) وارد می‌شود و واقع را بر مکلف منجز می‌کند (که اگر نبود، مکلف اصل برائت را جاری می‌کرد)، در این صورت اگر به حجت عمل نشود و بعد معلوم شود که حجت صحیح بوده است، مکلف عقاب می‌شود.

۲. اما گاهی مراد از حجیت فقط معذریت است. یعنی به علم اجمالی می‌دانیم که تکلیفی داریم ولی حجتی قائم می‌شود و برخی از اطراف علم اجمالی را نشان می‌دهد. در این صورت اگر به آن حجت عمل کردیم و بعد معلوم شد غلط است، معذور هستیم.

۳. در فرض دوم، واقع برای مکلف منجز است و اگر کسی به حجت عمل نکند و بعد معلوم شود که واقع همان مؤدای حجت بوده است، عقاب به خاطر تنجز علم اجمالی است و نه به خاطر حجت.

❋ ۳. مرحوم خویی سپس می‌نویسد که در جایی که دلیل فقط منجز است، اصل بر تخییر است

«و التحقیق أن الأصل یقتضی التخییر حینئذٍ و ذلک لأن حال المقام حال الدوران بین التعیین و التخییر فی الأحکام، و قد ذکرنا فی محلّه أنه مورد للتخییر و ذلک للعلم بالإلزام بالجامع بین الشیئین أو الأشیاء و الشک فی مدخلیة الخصوصیة فی الواجب و عدمها، و هو علی ما ذکرناه فی محلّه من الشک فی الإطلاق و الاشتراط و معه تجری البراءة عن التقیید لأنه کلفة زائدة و ضیق، و حیث إن التقیید بالخصوصیة مشکوک فیه للمکلف فیدفع بالبراءة، فإن العقاب علی المجهول حینئذٍ عقاب بلا بیان. و فی المقام التکلیف بالجامع بینهما أعنی أحدهما لا بعینه معلوم لا شک فیه، و إنما الشک فی أن خصوصیة هذا أو ذاک هل لها مدخلیة فی متعلق الوجوب أو لا مدخلیة لها، و لا شبهة فی أن اعتبار الخصوصیة کلفة زائدة و موجب للضیق علی المکلف فمقتضی أصالة البراءة أن الخصوصیة غیر معتبرة فی متعلق الوجوب. و علی الجملة أن دوران الأمر بین التعیین و التخییر من الشک فی الإطلاق و التقیید بعینه»[1]

❋ ۴. مرحوم خویی درباره جایی که دلیل فقط معذر است می‌نویسد که در چنین جایی اصل بر تعیین است.

«و الأصل حینئذٍ یقتضی الأخذ بما یحتمل تعینه، و ذلک لأن الواقع منجّز علی المکلف و لا مناص من أن یخرج عن عهدته، و لا إشکال فی أن العمل علی طبق ما یحتمل تعینه فی الحجیة معذّر قطعاً لأنه إما حجة معینة أو أنه أحد فردی الحجة التخییریة. و أما العمل بما یحتمل أن یکون حجة تخییریة فلم یحرز کونه معذّراً، إذ نحتمل أن لا تکون حجة أصلاً فلا یؤمن من العقاب بالاعتماد

[1]. همان

علیه، و العقل قد استقل بلزوم دفع الضرر المحتمل بمعنی العقاب و هذا هو الّذی یقال: الشک فی الحجیهٔ یساوق القطع بعدمها. و حیث إنّا بیّنا فی أوائل الکتاب أن الأحکام الواقعیهٔ متنجّزهٔ علی کل مکلف بالعلم الإجمالی الکبیر للعلم بأن فی الشریعهٔ أحکاماً إلزامیهٔ وجوبیهٔ أو تحریمیهٔ، فتکون حجیهٔ الحجج الّتی منها فتوی الفقیه معذّرهٔ فحسب، و قد عرفت أن دوران الأمر بین الحجهٔ التعیینیهٔ و التخییریهٔ بهذا المعنی مورد لقاعدهٔ الاشتغال و الأصل فیه یقتضی التعیین.»[1]

❊ ۵. مرحوم خویی سپس می‌نویسد:

«و من هنا یتّضح أن وجوب تقلید الأعلم علی هذا التقدیر إنما هو من باب الاحتیاط، لا أنه مستند إلی الأدلّهٔ الاجتهادیهٔ فإن مفروضنا أن الأدلهٔ لم یستفد منها وجوب تقلید الأعلم و عدمه و انتهت النوبهٔ إلی الشک، و إنما أخذنا بفتوی الأعلم لأن العمل علی طبقها معذّر علی کل حال فهو أخذ احتیاطی تحصیلاً للقطع بالفراغ لا أن فتواه حجهٔ واقعیهٔ، هذا.»[2]

ما می‌گوییم:

۱. ماحصل فرمایش مرحوم خویی آن است:

اگر شک در تکلیف داریم و لذا برائت جاری است، اگر دلیلی آمد منجز است و در این صورت به قدر متیقن آن اخذ می‌کنیم، و در مازاد برائت جاری می‌کنیم (یعنی تخییر) پس می‌گوییم اصل عدم تکلیف است الا در قدر متیقن که دلالت دلیل کامل است.

۲. ولی اگر شک در مکلف به است (می‌دانیم وجوبی هست ولی نمی‌دانیم به ظهر و جمعه تعلق گرفته است به صورت تخییری و یا به جمعه تعلق گرفته است به صورت تعیینی)

در این صورت:

۲-۱) اگر علم اجمالی به اینکه ما به تعدادی از امور وظیفه داریم، در میان نیست. در حقیقت می‌توان گفت اصل وجوب به نحو تخییر مسلم است (و مازاد آن که تعیین می‌کند جمعه را، محل شک است) پس باز هم می‌توانیم بگوییم اصل بر برائت از زائد است و دلیل را به قدرمتیقن (تخییر) اخذ می‌کنیم.

۲-۲) ولی اگر علم اجمالی داریم، در این صورت اصل بر احتیاط است و باید دلیل ما را از تحت علم اجمالی خارج کند و در این صورت باید دلیل را به نحو حداکثری اخذ کنیم پس باید به تعیین تن دهیم.

---

[1]. همان، ص۱۲۱

[2]. همان، ص۱۲۲